

# اشاراتی به وضع علوم انسانی در ایران

دکتر رضا داوری اردکانی



پرستش از جایگاه امور، از آن دست پرستش‌های روزمره‌ای نیست که هر کس قادر به طرح آن باشد؛ چه گذر نظری اجمالی به محتویات سیاه مشق‌های علمی روز، مؤیدی است بر این امر که اساسا پرستش‌های این چنینی از ناحیه کسان متمامل و متفکری طرح می‌شود که حیانتشان پیوند خورده با این امور است؛ با این امور زندگی کرده‌اند و به آن‌ها اندیشیده‌اند. دکتر رضا داوری اردکانی از زمره این کسان است؛ هم‌اوست که پرستش از علوم انسانی و «جای» و «گاه» آن سالهاست با او همراه است و او با آن زندگی می‌کند. تأمل در این امر البته به معنای پاسخ دادن به آن نیست و شاید اساسا نیازی به پاسخگویی عجولانه به آن هم نباشد؛ چه طرح چنین پرستش‌هایی خود مهم‌اند و اساسی. اما اینکه ایشان چگونه این سوال را طرح می‌نمایند؟ خود پرستی است که متن زیر نگاهشته‌ای است در پاسخ به آن. لازم به ذکر است آنچه در ادامه می‌آید متن سخنرانی دکتر داوری است که جهت ایراد در اختتامیه همایش «تحول در علوم انسانی» بزرگداشت سید منیرالدین حسینی الهاشمی که توسط فرهنگستان علوم اسلامی قم برگزار شد، آماده شده بود.

دو نگاه

مطالعات فرهنگی بر خلاف جامعه‌شناسی و اتنولوژی که علمی یکسره غربی بود علم جهانی است، یعنی علم اجتماعی دوران جهانی شدن است. از این علم گرچه شاید بتوان برای برنامه‌ریزی توسعه بهره برد، می‌توان درس خودآگاهی آموخت. حاصل این درس به یک اعتبار منفی است زیرا در آن سودای رسیدن به جامعه‌ی رفاه و سلامت و آزادی و صلح بیهوده می‌نماید

به کارسازی آنست. در عالم غربی و در هر عالمی علم و عالم (جهان) با هم به وجود می‌آیند ولی وقتی می‌گوییم علم جدید علم ساخت و پرداخت دنیا است، ممکن است استنباط شود که علم مقدم بر ساخت دنیا است و ابتدا علم به وجود می‌آید و دنیا با آن ساخته می‌شود. این تقدم شاید رتبی و شرفی باشد اما زمانی نیست. در تاریخ مسائل و علم با هم به وجود می‌آیند. جامعه‌ی جدید در مرحله‌ای از تاریخ خود به علوم انسانی رو کرد که بحران‌های درونی دوران رشد آن آشکار شده بود. در آنجا علوم اجتماعی بیشتر درمانگر و کمتر سازنده بود؛ اکنون وضعی خاص پدید آمده است که در آن گرچه تناسب میان علوم انسانی و اجتماعی و نظم جهان جدید حفظ شده است، دیگر در هیچ‌جا و حتی در کانون اصلی خود کارسازی چندان ندارد. اگر بپذیریم که علوم انسانی (البته نه در خودآگاهی اشخاص) برای حفظ نظام و قدرت جامعه‌ی جدید به وجود آمده است، اکنون که بحران‌های تجدد شدت یافته و در مورد آینده‌ی آن شک و تردیدهای بسیار پدید آمده و از پایان آن سخن گفته‌اند، علوم اجتماعی هم وارد مرحله‌ی تازه‌ای شده و در نقد این جهان به تفکر پست‌مدرن میل کرده است. مشکل بزرگ زمان ما هم این است که همه‌ی جهان مراحل پایانی تجدد را نمی‌گذرانند و به مرحله‌ی تمامیت در تجدد نرسیده‌اند بلکه آرزو دارند یا کمال مطلوب را این می‌دانند که راه غرب را بپیمایند و به جایی برسند که جهان تجدد غربی رسیده است. این‌ها از این امکان برخوردارند که کم و بیش با علوم انسانی و اجتماعی غرب آشنا شوند و حتی به آخرین تحقیقات در این علوم هم دسترسی پیدا کنند ولی آنچه را که از دیگران آموخته‌اند در حل مسائل به کارشان نمی‌آید مگر اینکه اساس و رهاآموز پژوهش‌هایشان باشند. قضیه‌ای که کمتر به آن توجه می‌شود اینست که دنیای متجددمآب با دنیای تجدد تفاوت دارد و در نظر کسانی که تجدد را تاریخ و فرهنگ مطلق می‌دانند مردمی که متجدد نیستند یا نشده‌اند توسعه‌نیافته و عقب‌افتاده‌اند و عقب‌افتاده باید خود را به پیش‌تاز برسانند. چگونه این امر میسر می‌شود؟ اگر به صرف دانستن و آموختن این کار میسر می‌شد، مستعدان هر قوم که علوم و فنون مختلف و از جمله علوم انسانی را آموخته‌اند می‌توانستند با علمی که دارند، تجدد را در کشور خود از روی طرح جهان پیشرفته بسازند. ولی تجربه نشان داده است که اطلاعات علمی به تنهایی کافی نیست. در کشور ما بهترین پزشکان و مهندسان و دانشمندان علوم مختلف وجود دارند اما این‌ها همه‌ی استعداد و توان علمی خود را نمی‌توانند به فعلیت برسانند. حتی آنچه را که بالفعل دارند همیشه به کارشان نمی‌آید زیرا اولاً هیچ راهی در تاریخ دو بار پیوده نمی‌شود ثانیاً هر جامعه‌ای به علم یا علمی نیاز دارد و در جامعه‌ی رو به توسعه و در حال توسعه اندازه‌ی این نیاز تناسب با وضع توسعه دارد. آیا می‌توان و باید به علم محدود اکتفا کنیم و مثلاً در مورد علوم اجتماعی بگوییم اقتصاد و جامعه‌شناسی و روانشناسی قرن نوزدهم برای کشورهای توسعه‌نیافته کفایت می‌کند. مگر وضع جهان توسعه‌نیافته شباهتی به قرن نوزدهم اروپای غربی و آمریکای شمالی دارد که چنین بگوییم؟ وانگهی علم را هر کس در هر دست بیاموزد صورت کامل آن را می‌آموزد. دانشمند هر جا باشد وقتی حقیقتاً دانشمند است که در مرز علم ایستاده باشد ولی گفتیم که کشور رو به توسعه بسته به اینکه در کدام مرحله از

علوم انسانی و اجتماعی را اگر مشتمل بر بعضی علوم عملی اعم از دینی و غیر دینی و ادبی هم بدانیم، سابقه‌ی آن‌ها در تاریخ ما به صدر اسلام می‌رسد. آثاری که در تفسیر و حدیث و فقه و اصول فقه و تاریخ و اخلاق و سیاست مدن و نقد ادبی پدید آمده است مقامی ارجمند در تاریخ، فرهنگ و معرفت دارد. اما آنچه در اصطلاح متداول علوم اجتماعی خوانده می‌شود، از سنخ دیگر است و به عالم جدید تعلق دارد و در تناسب با تحولات دوپست سالیه جامعه‌ی غربی تحول یافته است. وضع این علوم در جهان توسعه‌نیافته و رو به توسعه همبستگی به نحوی سیر توسعه دارد. در کشور ما با اینکه از همان آغاز پدید آمدن علوم اجتماعی مطالبی از این علوم به زبان فارسی ترجمه شده است تا دهه‌های اخیر کمتر به آن‌ها اقبال شده بود. اکنون هم این علوم جایگاهی در مسیر پیشرفت و توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی کشور ندارد. از جمله‌ی اولین آثار در زمینه‌ی علوم اجتماعی که به زبان فارسی ترجمه و نوشته شد، ترجمه‌ی کتاب اقتصاد سیاسی سیسموندی اقتصاددان سوئیسی به قلم رضا ریشار و محمدحسن شیرازی بود. عبدالغفار نجم‌الملک هم در ذیل دفتر اولین سرشماری تهران مقاله‌ای بالنسبه عالمانه در جمعیت‌شناسی نوشت. همین دانشمند بخش روان‌شناسی یکی از کتاب‌های درسی فلسفه را ترجمه کرد. در تاریخ و سیاست و ادب هم کتاب‌هایی ترجمه شد. این کتاب‌ها چندان مورد توجه قرار نگرفت و بعضی از آنها مثل کتاب سیسموندی اگر هم خوانده می‌شد، خواننده از آن چیزی در نمی‌یافت زیرا مسائل آن در جامعه‌ی ما و در روح و فکر مردمان جایی نداشت. حتی بعدها که محمدعلی فروغی کتابی آسان‌فهم در اقتصاد برای مدرسه‌ی سیاسی ترجمه کرد، ترجمه‌اش تا سال‌های اخیر ناشناخته ماند. ولی اکنون آثار بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی در کشور ما خوانده می‌شود و شاید در تغییر احوال و روحیات و نحوه‌ی درک و فهم ما از جهان و گذشته و آینده اثر داشته باشد. مع هذا بهره برداری از پژوهش‌های خاص این علوم به هیچ نزدیک است. توجه کنیم که صرف خواندن و خوانده شدن کتاب‌ها کافی نیست، زیرا علم جدید هرچه باشد، اعتبارش

پیشرفت باشد از علم بهره می برد. آیا کشورهای توسعه نیافته و رو به توسعه می توانند علم را به اندازه و متناسب با پیشرفتشان بیاموزند؟ علوم اجتماعی در واقع برای مهندسی اجتماعی به وجود آمده اند و پیداست که طرح مهندسی ناظر به موضع و مقام است و طرح ها در هر زمان و در هر مقام متفاوت می شود. تجدد از ابتدا تقدیر آینده همه ی جهان و یک طرح جهانی بوده است، اما در آنچه به مهندسی اجتماعی و فرهنگی مربوط می شود تجدد غربی در ابتدا صرفا به وضع خود نظر داشت و حتی علومی مثل آنتروپولوژی و اتنولوژی و شرق شناسی، جهان قدیم را در قیاس با تجدد و برای تجدد می شناختند. دیگران هم چنانکه باید در نمی یافتند که چه روی داده است و چه پیش خواهد آمد. غرب می پنداشت که همه ی جهان را مسخر خواهد کرد و عقل و آزادی را به همه جا خواهد برد. البته در این طرح غربی، آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی به قیم و سرپرست نیاز داشتند زیرا به مرحله ی عقل و درک و آزادی نرسیده بودند، پس می بایست مستعمره باشند. اما کم کم تجدد تزلزلی را در ارکان خود احساس کرد که در ابتدا تصورش هم نمی شد. این تزلزل نه فقط در سیاست بلکه در فرهنگ و علم هم ظاهر شد. در این تحول، آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین که ایژه یا متعلق نظر شرق شناسی و اعمال سیاست استعماری بودند کم کم به عنوان غیر و دیگری (و نه دیگر صرف ایژه ی بی بهره از عقل و درک آزادی) جلوه کردند. پیش از آن غرب، آسیا و آفریقا را به عالم خود راه نداده بود و آن را در برابر خود نمی دید. قرار گرفتن جهان غیر متجدد (متجددماب و توسعه نیافته و رو به توسعه) در برابر جهان متجدد، آغاز جهانی شدن همه ی شؤون تجدد بود. اما در این مرحله علوم انسانی که کارگشای جهان متجدد بود دیگر نتوانست مقام خود را حفظ کند، بلکه خود دچار بحران شد. علم اقتصاد که دقیق ترین علم در میان علوم اجتماعی است در بحران اخیر ناتوانی نشان داد و بعضی اقتصاددانان نیز به این ناتوانی اعتراف کردند. جامعه شناسان هم که علمشان مثال علوم اجتماعی بود از ورود جامعه شناسی به مرحله ای دیگر و تبدیل آن به مطالعات فرهنگی گفتند. مطالعات فرهنگی بر خلاف جامعه شناسی و اتنولوژی که علومی یکسره غربی بود علم جهانی است، یعنی علم اجتماعی دوران جهانی شدن است. ولی از این علم که حاصل تحول خودآگاهی غربی است گرچه شاید بتوان برای برنامه ریزی توسعه بهره برد، از آن می توان درس خودآگاهی آموخت. حاصل این درس به یک اعتبار منفی است زیرا در آن سودای رسیدن به جامعه ی رفاه و سلامت و آزادی و صلح بیهوده می نماید. در این شرایط کدام نسبت با علوم انسانی و اجتماعی مناسب تر است؟ البته پیش از اندیشیدن به پرسش باید بدانیم که ما اکنون چه نسبتی با علوم انسانی و اجتماعی غربی داریم. این نسبت هرچه باشد هنوز بحران جهان جدید و علوم اجتماعی آن را بر ما آشکار نکرده است. شاید این بحران را از آن جهت درک نمی کنیم که علوم اجتماعی در کشورمان جایی نداشته است. غرب بحران علوم اجتماعی را در آزمایش تاریخ دریافته است ولی وقتی علوم اجتماعی بحران را نشانسد و تشخیص ندهد دیگر به چه کار می آید؟ ما که علوم اجتماعی را بکار نمی برده ایم، نمی توانیم ناکارآمد شدن آنها را به آزمایش دریابیم؛ پس در کار علوم اجتماعی اول قدم باید این باشد که بدانیم با این علوم چه

سروکاری داریم. طرح این پرسش آغاز نقادی وضع موجود است. کوشش‌هایی که برای اصلاح و تهذیب علوم انسانی و اجتماعی موجود می‌شود اگر قبل از مرحله نقد باشد کوششی بی‌ثمر و بیهوده است. در طرح مسئله‌ی قرار دادن علوم اجتماعی بر مبنای دین هم چنان‌که باید تأمل نشده است. صرف‌نظر از اینکه علوم اجتماعی موجود را بتوان یا نتوان بر مبنای دینی قرار داد باید اندیشید که غایت این کار چیست و از آن چه انتظاری هست. اگر منظور اینست که علمی بسازیم که با آن جامعه‌ی دینی بنیاد شود، اولاً بدانیم که جامعه را با علم قبلی نمی‌سازند. شاید در اینجا خطی میان تفکر (فلسفه) و علم روی داده باشد. درست است که طرح اجمالی یک جامعه در تفکر (اعم از دین و فلسفه و هنر) ظاهر می‌شود، اما علم و سیاست و حقوق و آداب و معاملات کم و بیش همزمان در سایه‌ی تفکر پدید می‌آیند. علوم اجتماعی هم اگر باید باشند متناسب و متنظر با قوام جامعه پیدا می‌شوند و بسط می‌یابند. در این میان اگر به علوم انسانی و اجتماعی در غرب هم نظر کنیم این علوم در قرن نوزدهم و بعد از قوام و بسط جامعه‌ی غربی پدید آمده‌اند نه اینکه جامعه‌ی غربی بر وفق این علوم ساخته شده باشد. جهان مدرن را فیلسوفان و شاعران طراحی کرده‌اند؛ حتی اگر گالیله را در عداد این طراحان بدانیم او با فلسفه‌اش و نه با فیزیک در این طراحی سهیم بوده است. وقتی با ظهور تفکر جدید، قرون وسطی نیروی غلبه‌ی خود را از دست داد به تدریج علم و سیاست و اقتصاد و روابط و مناسبات جدید از زمین این تفکر رویدند و چنانکه اشاره شد علوم اجتماعی و حتی قدیم‌ترین و دقیق‌ترین آن یعنی علم اقتصاد در زمانی به وجود آمد که نظام اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سرمایه‌داری کم و بیش تعین پیدا کرده بود. آدم اسمیت و ریکاردو و سیسموندی ناظر و شاهد پدید آمدن و قوام و بسط بورژوازی و سرمایه‌داری بودند نه اینکه آنها سرمایه‌داری را بنا کرده باشند. اکنون هم اگر جامعه‌ی قوام یابد که در ذات و صفات با جامعه‌ی غربی متفاوت باشد، علمی متناسب با آن جامعه پدید می‌آید. در جامعه‌ی دینی لازم نیست که همه‌ی علوم دینی باشند، اما اگر این جامعه به علوم اجتماعی نیاز داشته باشد، چون این علوم ناظر به علایق و مناسبات دینی اند، صفت دینی دارد. ما هنوز از جامعه‌ی آینده چیزی نمی‌دانیم، اما جامعه‌ی قبل از تجدد، یعنی قبل از دوران سکولاریزاسیون همه چیز را، کم و بیش می‌شناسیم. این جامعه گرچه مدینه‌ی الهی نبوده است، اما مردم و ساکنان آن، خود را در پناه ساحت قدس و در سایه‌ی آن می‌زیسته‌اند و به همین جهت اندیشه‌ی دگرگون کردن جهان و ادر دست گرفتن زمام سرنوشت به خاطرشان خطور نمی‌کرده است. در عصر ما نیز دین‌دارانی که به آینده‌ی جامعه‌ی دینی امید بسته‌اند اهتمام و همت خود را بیشتر باید صرف اندیشیدن به چگونگی تأسیس این جامعه و طراحی آن کنند و چندان نگران علوم اجتماعی نباشند و سعی علمی خود را مصروف نقادی علم موجود و رسمی کنند. یک نکته‌ی مهم دیگر اینست که راه آینده‌ی زندگی بشر هر چه باشد از مدرنیته می‌گذرد. یعنی از کنار مدرنیته نمی‌توان گذشت و چه بسا که علوم اجتماعی آینده هم در تناظر با علوم کنونی در طی ظهور و بسط جامعه‌ی آینده قوام یابد. به عبارت دیگر اگر علم دیگری باید به وجود آید این علم همزمان با ظهور جامعه‌ی دیگر و متنظر با آن خواهد بود.

اکنون مهم‌ترین و مؤثرترین کاری که اهل نظر و دانشمندان

می‌توانند انجام دهند سعی در آموختن و درک و فهم نقادانه علوم انسانی موجود با توجه به معارف و مآثر تاریخی است. بدون این درک نقادانه، انتظار هیچ تحولی در علوم انسانی و اجتماعی نمی‌توان داشت زیرا علم برای اینکه وجود داشته باشد باید ناظر به متعلقی باشد. یکبار دیگر متذکر شویم که امید به جامعه‌ی آینده یا امکان طرح عوالم در نظر متفکران را با تقدم علم اجتماعی جامعه اشتباه نباید کرد. طرح جامعه‌ی دینی در عصری که جهان و هرچه در اوست سکولاریزه شده است با آزادی از این جهان و نه با غفلت و فراغ از تاریخ و قدرت آن صورت می‌گیرد. این طرح را متفکران اسلامی باید با توجه به وضع جامعه‌های کنونی که همه از سنخ متجدد و متجددمآبند و اگر تفاوتی دارند تفاوتشان در ریشه داشتن و بی‌ریشه بودن است، در اندازند. جامعه‌ی جدید هر قانون و فرمانی را بر نمی‌تابد پس باید به جامعه‌های فکر کرد که ساحت قدس در آن چندان پوشیده نباشد که حتی روندگان راه دین دنباله‌رو متجددان و متجددمآبان شوند. جهان دینی با آرایش و پیرایش دین ساخته نمی‌شود، بلکه برای رسیدن به آن باید راهی برای بیرون شدن از جهان غیر دینی جست و اگر بپذیریم که عالم تجدد بر همه‌جا احاطه پیدا کرده است، برای بیرون شدن از آن ناگزیر باید از میان و درون آن گذر کرد. این بیرون شدن و گذشت در صورتی ممکن است که طرحی از مدینه‌ی الهی، جان مردمان به آن زمینه، بنیان‌گذاری علوم اجتماعی دیگر (که ضرورتاً هم‌نام علوم موجود هم نباید باشد) پدید می‌آید. پس بهتر است به جای اندیشیدن به اصلاح علم موجود و دست‌کاری در آن‌ها و کم و زیاد کردن مطالب، به تفاوت تلقی غرب و خودمان در عالم و آدم و به نظم و شیوه‌ی زندگی موجود و ارزش‌های حاکم بر آن و راهی که ما را به آینده می‌برد و منزل‌گاه‌های آن راه بیندیشیم. اگر از چنین موهبت و نعمتی برخوردار شدیم، دیگر نگران نفوذ و تأثیر هیچ رأی و نظر مخالف نخواهیم بود.

خلاصه کنیم: علم اجتماعی علم جامعه است. علوم اجتماعی موجود هم با جامعه‌های کنونی تناسب دارند. این تناسب وقتی به هم می‌خورد که طرح دیگری در انداخته شود و آن نظم کم و بیش تحقق یابد. علم اگر مؤخر بر متعلق و مسائل آن نباشد، با آن‌ها معیت دارد و همزمان است؛ اما از این نکته هم غافل نباشیم که هر جامعه‌ای یا عالمی ضرورتاً از حیث نیاز و حتی نیاز به علم با عالم متجدد یکسان نیست و شاید در آینده جامعه‌ای پدید آید که به علوم اجتماعی به معنی امروزی نیازی نداشته باشد، چنانکه جامعه‌های قدیم به این علوم نیاز نداشته یا کمتر نیاز داشته‌اند. آنچه ظاهراً بیشتر مایه‌ی نگرانی شده است، هم‌نوایی جهان و ارواح مردمان با آورده‌های علوم انسانی و اجتماعی جدید است. همه‌ی مردم جهان اکنون حتی گذشته‌ی خود را با زبان فلسفه و علوم انسانی و در حدود مفاهیم جهان متجدد درک می‌کنند. اگر راهی برای بر هم زدن این وضع وجود داشته باشد، از نقد علم رسمی و وضع موجود آن باید آغاز شود. به نظر من مهمترین پرسش در این آغاز این است که علوم انسانی و اجتماعی با جهان و مردم جهان چه کرده است؟

#### دو نگاه

در کشور ما بهترین پزشکان و مهندسان و دانشمندان علوم مختلف وجود دارند اما همهی استعداد و توان علمی خود را نمی‌توانند به فعلیت برسانند. حتی آنچه را که بالفعل دارند همیشه به کارشان نمی‌آید زیرا اولاً هیچ راهی در تاریخ دو بار پیموده نمی‌شود ثانیاً هر جامعه‌ای به علم یا علمی نیاز دارد و در جامعه‌ی رو به توسعه و در حال توسعه اندازه‌ی این نیاز تناسب با وضع توسعه دارد